

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

Literary-Cultural

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

ادبی - فرهنگی

انجنیر سید مختار دریا

۲۰ جنوری ۲۰۲۵



مختار دریا

## پیام خونین

سحرگاه سردی بود و موتر حامل اعدامیها روی بلند تپه ای توقف کرد و فرزند انقلابی میهن را از موتر پیاده کرده با دستهای بسته و زولانه ها به پایش که فقط می توانست با نیمه قدم راه برود به سوی چوبه اعدامی که شاهد آخرین صدها مبارز راه آزادی و وطن بودند برده شد و او را به ستونی که فقط برای بستن اعدامیها نصب شده بود بسته و دستهایش را از عقب دور آن ستون بسته و با ریسمانی پاهای زندانی را به چوب بستند وقتی می خواستند چشمهای اعدامی را ببندند، اعدامی با خشم غرور آمیزی که از چشمانش شراره می کشید فریاد زده گفت:

چشمانم را نبندید می خواهم طلوع خورشید و برق نورش را در این سحرگاه که به موجودات جان تازه ای می دهد و آتش گلوله های تفنگی را که دشمنان این میهن برای خاموش کردن صدای آزادی در درون حنجره من و همه فرزندان فداکار وطن به دست تان داده تماشا کنم و می دانم که این شعله های سوزنده شمارا روزی خواهد بلعید و خروش آزادی که از حنجره ام در فضاء پراکنده می شود لالائی گهواره های اطفال این سرزمین خواهد بود و مادران آستن این لالائی را برای نوزادان شان حفظ خواهند کرد و با هر جنبش این گهواره ها پیام آزادی در گوشهای شان تنین افگن خواهد بود. اطفال با این نوا ها بزرگ می شوند و درخت آزادی با خون من و همزمانم سیراب شده و رشد می کند.

مادران قریه از پشم گوسفندان و پوست آنها فلاخن آماده کرده منتظر روزی هستند که این کودکان رشد کرده با نوا و خروش آزادی پا بر زمین کوبند و مادران این فلاخنرا دور کمرشان بسته و جیبهای شان را از سنگهای رخدار و نوک تیز پر کرده و آنها را روانه میدان مبارزه می کنند.

و تو ای فرمانبردار امری که از برون مرز برایت می رسد و آخرین گلوله خلاص را در مغزم می کاری فکر مکن که اگر جسمم را زیر باران گلوله هائی که از دسترنج بیوه های این خاک و چپاول ثروتهای این سرزمین به دست آمده سوراخ سوراخ می کنی فکرم را تسخیر می نمائی.

مطمئن باش خروشم در فضاء این پیام آزادی را چون تگرگ بارش سیلاب آفرینی بر گوش پنبه به گوش آن کشینان چون نیزه خشم ملت کوبیده و پشت شان را به لرزه خواهد افگند.

اینجا بود که با اشاره فرمانگونه از داخل موتر فرمان آتش صادر شد و باران گلوله ها بر تن اعدامی چون شبم حیاتبخش جاودانه ای بر آن درخت تنومند با برگ و بار و قار و شجاعت باریدن گرفت تا از خون آن سربه کف راه آزادی هر بهار لاله های خونینی سرکشیده و یاد آنها را جاودانه سازد.

بعد از لحظه ای یکی از سربازان مزدوری که چشم و گوش بسته امر آن جنایتکاران را اطاعت می کنند نزدیک اعدامی شد تا گلوله خلاص را در مغزش بکارد. او با چشمان نیمه باز و لبانی که زهر خند معنیداری داشت به سوی آن جنایتکاران قرن با حالت کم فروغی که هنوز کمی رمق حیات در آن بود می دید.

سرباز در آن لحظه چشمش به زمین که قطرات خون آن را رنگین کرده بود متوجه شد که اعدامی با انگشتان پایش خطوط درهم برهمی با خونی که از بدنش جاری بود بر زمین کشیده و چون نزدیکتر شد دید که در لابه لای این خطوط درهم برهم اثر انگشتان پای اعدامی را دید که کلمه آزادی را روی زمین نقش کرده و بعد به سوی اعدامی که دیگر رمقی از حیات نداشت نگاهی انداخت.

از داخل موتر فریاد خشمگین فرمانده به گوشش رسید که می گفت:

"احمق منتظر چی هستی خلاصش کن."

آنجا بود که سرباز با یک حرکت جسورانه یونیفورم و کلاهش را به دور افگند و لوله تفنگچه اش را به طرف شقیقه اش گرفته و دستش را روی شانه اعدامی گذاشته و شلیک کرد و با سر در پای آن اعدامی افتاده و بوسه بر آن پیام آزادی زد و چهره اش را با پیام خونین افتخار آفرین آزادی رنگین کرده روی خونهایی که پیام آزادی داشت افتاد و با این حرکت جسورانه ثابت کرد فکر آزادمندی تسخیر ناپذیر است.

درود بر جانبازان راه میهن که تا لحظات اخیر حیات به خاطر میهن ایستاده و بر مرگ خنده پیروزمندانه ای زده با زندگی وداع گفته اند.